

مشونی پیر صیا

که هر بیت آن دو بحرین ذوقافین مع التخیس است یکی بحر سرج مطوی است
 یا موقوف مقفولین فاعلین یا فاعلات دوم رمل مخدوف یا مقصور فاعلاتین
 فاعلاتین فاعلین یا فاعلات بلکه اکثر یا تثنیه چار چار قافیه دارد بعضی سرایا
 مقفی و مسجع است قطع زنگارین صنایع و اربع صنعت مقطع و منقوطه و غیر منقوطه
 فوق النقطه و تحت النقطه و قلب مستثنی و حین تعلیل و استتباع و غیره از
 نحاس فصاحت و لطافت اللغت نیز آرا یافته که
 تیرایی از بیتال در عالم شال طبع
 کسی نتافته

۱۳۲
۲۶

چون نور تجلای طور سینا از حسن انوار المطالع
 یعنی مطبع صحیح المطالع جلوه گشت

مشقی پریشان

که هر بیت آن دو بحرین ذوقافین مع التجنيس است يکی بحر سرج مطوی است
یا موقوف مفعولن مفعولن فاعلن یا فاعلات دوم رمل مخدوف یا مقصور فاعلات
فاعلاتن فاعلن یا فاعلات بلکه اکثر ابیاتش سه سه چار چار قافیه دارد و بعضی سرایا
مقفی مسجع است قطع نظر از این صنایع و ابیات صنعت مقطع و منقوطه و غیر منقوطه و
فوق النقاط و تحت النقاط و قلب مستوی و حسیل استتار و غیره از
محاسن فصاحت و لطائف بلاغت نیز برآید یافته که
تو از این مثال در عالم مثال طبع
کسی نتافته

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13669

چون نور تجلای طور سینا از حسن المطلاع
یعنی مطیع صحیح المطالع جلوه گر شد

<p>بجمله دانش کبر شیخ صغر علی تخلص صغر خلف الرشید جناب غلظت آب جسد محفل شایان شکست بدو منزل جاه و عزت امیر و دلش خصائل درویش تو انگر دل و انامی رموز خفی و جلی شیخ صمصام علی تعلقه دار ریاست گذاره آواهما الله بالغزوالا ماره که با تحلیله قدر شناسی خوشیه بنده آئی محمد عبدالعلی مدرسی بقالب طبع در آور و گوئی از طبع این کتاب کتابی بلند نامی خود برینان زبرد بر آورد و شعر بلند بخت کسی بلند نام شود بگوین نام دی این لوح سبز فام شود بلب تشنگا زافزوده که از چشم کوثر و سبیل سبیل شد لطیفش با حین و جوی انگبین دلیل بهریش و فائزین ست با حریف عالیشان این هر خط فایز است از طائف هر خطی طرفیست پر از طائف هر خطی طبعی درین طاه جاد و طرازیها نمونه اما غریز درین دستگاه پیدیا نموده اگر چه او را بر سحر حلال ناز است لیکن ازین تا بان تفاوت سحر و جادو چه بیست که با آنهمه شرط اینهمه ضائع و با آنهمه قیود اینهمه مانع پس بدیج است و بیج ترانیکه با آنهمه لطائف طائف هر مقام فصاحت و بلاغت با هم مصاحبت این هذا الا غریب الغرائب عجب العجائب توی که از عالم انوار بیست که در این این ذره بمقدار دیاجه گزارفته برای اعلان سال طبع بایان این نگارش سوداگرانش یافته و بهود طبع شد تا بدیضا غنی نیز طهور از دور تجلا نمود درمچون دستگیر آئی گفت طبعش بدیضا نمود چونکه فهم حقایق این منوی و قافیه این نقش نوی موقوف بر تعریف تجاویز و اما ضبط آن درین جدول لازم نمود</p>		
۱	تجنیس تام	و در تجانس در نوع و عدد و هیات و ترتیب متفق در معنی
۲	تجنیس تام مستوفی	و در عدد و هیات و ترتیب متفق و در نوع مختلف بود
۳	تجنیس کتب متشابه	و در تجنیس تحت الکتابه مرکب باشد یا مفرد و مرکب
۴	تجنیس مرکب متفق	و در لفظ مختلف الکتابه مرکب باشد یا مفرد و مرکب
۵	تجنیس مرکب مختلف	متفق الحروف و الترتیب مختلف الکتابه و اللفظ
۶	تجنیس مرفوع	و در لفظ مرکب از کلمه و جزو غیر متقل کلمه دیگر
۷	تجنیس صوتی	و در لفظ متحد اللفظ که در یکی حرفی مکتوب غیر مکتوب باشد
<p>تعریف است مثال که اکثری هم ازین منوی</p>		
<p>روان روان - شور شور - روی روی - مدار مدار بالات بالات - کند کند دلیلی دلیلی - طلیحان طلیحان ازان ازان - صاف صاف آیتی - آیتی جامه بین - جامه بین</p>		

۸	تجنیس حُرُوف	دو لفظ از حروف غیر موقوتیه تحت الکتابه و مختلف الحركات	در وای محرم - در وای محرم در وای محرم
۹	تجنیس ناقص متعرج	در اول یکی از دو متجانس حرفی زائد باشد	سراسر - جود و جود
۱۰	تجنیس ناقص متوسط	در وسط یکی از دو لفظ حرفی زائد بود	برق بیرق - دراز دراز
۱۱	تجنیس ناقص مُطَوَّن	در آخر یکی از دو متجانس حرفی زائد باشد	بسل بسله - موسی موسیه
۱۲	تجنیس ناقص ذلیل	در آخر یکی از دو لفظ دو یا سه حرف زائد باشد	یم یمین - نوای نوآین
۱۳	تجنیس مضارع	حروف هر دو متجانس متقارب المخرج بود	هادی هادی - راه راج
۱۴	تجنیس قلب کل	از قلب حرف لفظی علی الترتیب لفظی دیگر حاصل شود	فتح خفت - رام مار
۱۵	تجنیس قلب بعض	از قلب حروف غیر مرتب لفظی لفظی دیگر حاصل آید	مرحوم محروم - قمر رشم
۱۶	تجنیس جامع	انچه در آن قلب بعض و حرفی زائد بود	آرز - آرزو
۱۷	تجنیس مقلوب مخرج	قلب لفظ اولی مصرعی یا بیتی لفظ آخر آن واقع شود	مار زلف او دم را که درام
۱۸	تجنیس مقلوب مستوی	از قلب حرف مصرعی یا بیتی علی الترتیب مصرعی یا بیتی دیگر	ویده ما نامه هم آن آمده دید
۱۹	تجنیس مفرد مخرج	دو متجانس در یک مصرع یا سطر متصل باشد	ع نخر تو نخر نخر برید - احمد احمد
۲۰	تجنیس خطی و تصحیف	دو لفظ متحد الخط و مختلف اللفظ مرکب تمام نقطه یحذف	یم یلم - پیدا نشان پیدا نشان
۲۱	تجنیس اشتقاق	دو لفظ از یک ماده حروف مشتق باشند	تشکیب تشکیب
۲۲	تجنیس شبه اشتقاق	دو لفظ قشابه از ماده مختلف مشتق بود	کشید کشید
۲۳	تجنیس اشاره	مجانست لفظی با اشاره حاصل شود نه از لفظ	ریش موسی باسم خود تراشیده شد
۲۴	تجنیس تشبیه	در هر یکی از دو متجانس دو تجنیس مختلف باشد	بودر نورز - تو باطلو با
۲۵	تجنیس مصقع	از تکرار مصرعی متحد اللفظ و الکتابه معنی دیگر حاصل شود	طالنجی پیر خری اینجا که هست
۲۶	تجنیس لاحق مثال	سوی حرف اول همه حروف متجانس باشد	روضه حوضه - فرگاه درگاه
۲۷	تجنیس لاحق اجوف	سوی حرف درمیانی همه حروف متجانس بود	قصر - قیصر
۲۸	تجنیس لاحق ناقص	سوی حرف اخیر همه حروف متجانس باشد	آزار - آزار

از مجرب ترین و بهترین ها
این شربت را می تواند داد
و اصل آن که در اصل
بسم الله است و اصل
است در کتب و اصل
بیماری که در اصل
به کمال و به بیرون
در سینه است
بیماری که در سینه
بسم الله شربت
کرده شود تا کام و درد

۲
 حاصل از عواید اقامت
 بنی نیکان است ای تو
 مان در آمد هرگز از نام
 تو برده ای بی شمار و
 لذتها و تفریبات
 حاصل درگاه اهل تو
 از تو درم و گمان است
 دخل در احوال تو بگمان
 است و نتیجه بدگمانی
 ریشخند تو

در بن این نخله ترم می ست
از نیم احسان تو سرستیم
رائق اوصاف از انصاف تست
اینمه از نام تو پیدایشان
می رود اوصاف تو بان کنی یاد
فرسع انعام تو بی ثمر زبان
در گه اجل تو آن سوی ظن
بنده فرگاه تو فرمان بران
زده خاک در تو دره تاب
منظر انوار تو هر تا جدار

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 أما بعد
 فإن من أعظم
 نعم الله تعالى
 علينا أن جعل في
 القرآن الكريم
 آيات كثيرة
 تدل على أن
 الله تعالى
 يحب العبد
 الذي يحب
 الله تعالى
 ورسوله
 صلى الله عليه
 وآله وسلم
 فكل من أحب
 الله تعالى
 ورسوله
 صلى الله عليه
 وآله وسلم
 أحب الله تعالى
 ورسوله
 صلى الله عليه
 وآله وسلم
 وأما ما
 ذكره الله تعالى
 في سورة التوبة
 من أن من
 آمن بالله
 ورسوله
 صلى الله عليه
 وآله وسلم
 ثم كفر
 بعد ذلك
 فإنه سيؤذي
 نفسه
 فكل من أحب
 الله تعالى
 ورسوله
 صلى الله عليه
 وآله وسلم
 فإنه يحب
 نفسه
 والله تعالى
 أعلم

بیکارستان حاکم
بازاریان داد و داد
شهر تمام
است در این شهر
که بهشتا و جاسک
میرزا علی
بیکارستان حاکم
بازاریان داد و داد
شهر تمام
است در این شهر
که بهشتا و جاسک
میرزا علی

۱۱۱
 طالع خاص شد
 فلک افق است آواز
 غز و دوبر در پیش
 قنبر چهره ای گدا
 بر که دید که از پشت
 دلش از کلام پیچید
 اخلاص و کمال شد
 هاشم یعنی هرگاه آدم
 است و تو پیش نام
 کبریا سره و در جلا خانه
 صفحا کز یاد او آدم

[illegible]

طرح بیان و ادب در این کتاب
طرح جگ برادران غریب
شوق افروز مجرب و با شکوه
طرح آفات اقامت و تفریق
نامحسوس حقیق علم و نشان
کتابخانه شایسته تعلیم و بند
حاصل دواست نصرت
توفیق بدین کاتب

جان و دل از فکر تو برستم خور و
گر یه جو یا یه تو فیسان بود
نیغ تو روشن شد از و نامم پر
روقت هر تنگده بالاسم بود
طعمم از افضال تو فرس و رفت
و انیم از بلبل میهنه و ستان
بخشی از اخلاص و از انعامم
لطف تو بر ما شده تا سایبان
ساخته تا سایه تو با عزمم

مستی و خوشنوائی در ذکر ساقی فنائی

ساقی از آن مجنونه کان بسیم
خوشه از این تاک در افکن بریز
ساقی ما ساقی دوران ماست
کشتی ما جانب ساقی روانست
از کف او ساغر و گردن کشته

مانی از آن زمره کجاست
زمره از این طاق بر فلک
ساقی و هم باقی دوران است
تا که در این میگذرد باقی روست
بر سر میدان سحر و گردن کشته

کلمه بیای
 تشنه تشنه
 هم در دست بیک
 یونین یونین
 طهستان بیای
 نون آید از دست
 عیش از عیش
 ده بان از دست
 آید از دست
 ۱۲
 استغفار میکنم
 که من تو را
 دران میوای گوناگون
 خوشتر است
 قادیان باغ
 شاه جمشید
 الهان کمال
 تان تان تان
 سحر سحر

[illegible]

دو سالی شوی بسیار عالی طبع است
چشمش در میان چشمهای این نوع
است و در میان و پدید می آید
لافت است و در میان چشم
است و در میان چشم
در دشت است و در میان چشم
است و در میان چشم
است و در میان چشم
است و در میان چشم

طبع این کتاب در شهر تبریز
 در روز شنبه بیستم ماه رجب
 سن ۱۰۸۰ هجری قمری
 در روز دوشنبه بیستم ماه رجب
 سن ۱۰۸۰ هجری قمری
 در روز شنبه بیستم ماه رجب
 سن ۱۰۸۰ هجری قمری

پیشه من یافته مرا این دکان خیر فی ای دل شود از پیشه کن سیم وزر اینک سره ترکان هست باده ناسبه بدم آینه مستم می شود از خجالت وی تا گل آب پیشه ما هست پر از شهد و شیر آتش و آبست در اینجا زمین مطلع سعدین ازین تأجیب است رو بدو سوخت و این کاخ در نکته مهر سو و در این درج چین	پیشه من کافه مرا این دکان کان دو کون آن من از پیشه کن لعل و در آن کیره و در کان است آتش و آبی هم آینه مستم ساقیم آینه مستی با گلاب پیشه ما هست پر از شهد و شیر باده ناسبه و این جام بین مجمع جبرین ازین آجوب است سیوه و وزنگ است این شاخ در خامه من شود بر این در چین
--	--

حکایت

سستی دل داده حیرت فرا روشن از آن گوهر انجام کن قصه عیش و طرب آگین چشم در ره او هر که و سه پیک ران	ساقی از آن باده حیرت فرا آینه از پیکر آن جام کن گوش کن از بلبل ز گین چشم سه و شش از زمره سه پیک ران
--	--

صاحب این کتاب
 در روز شنبه بیستم ماه رجب
 سن ۱۰۸۰ هجری قمری
 در روز دوشنبه بیستم ماه رجب
 سن ۱۰۸۰ هجری قمری
 در روز شنبه بیستم ماه رجب
 سن ۱۰۸۰ هجری قمری

از نقشه یک ده سگ رود ۱۱
 سکه صدف و لیسوی خالی و
 سکه سوزن و نام خطی ۱۱
 ناله شاه امنیت خالی ۱۱
 بود آن خیم سخی ۱۱
 بی از سر زده و نام خطی ۱۱
 سخی نام مهره خالی ۱۱
 اورد و شاهی فصلان
 سلطان شاهی رودی

یافته هر شاهی از آن شاهنخ	تافته هر ماه از آن ماه مسخ
هر همه سوداگر سودا	در سر هر کس سر سودای او
چون رگ ابر آمده هر ابروش	رخ چومه آن سنبل ترا بروش
خوبی شنش شده اندیک نه آن	روکش صوفرا آمده بیشک و بان
چشمه حیوان بل از اوصاف تو	خامه هر قابل از اوصاف تو
نور حق آن رویش ابرو که نون	کن شو مهر و مه نور و کنون
زلف بر آن لاله حسنه که لام	چشمه اول لاله دل آرا کلام
مسکینی اما در و بابش نبود	خواهر وزن ما در و بابش نبود
سینه او داشته خون شیریش	دل همه چون ساخته خون شیریش
جانب شهرش شده ازیده رجوع	چون ره صبرش زده از و هر رجوع
کلفت از آن مردول وزیر یافته	رخصت از آن منزل ویرانه یافته
شد پی آئینه جان آن جلا	بد پی روزینه تان آن جلا
روشن هر زده شهر آمده	عوه او عسره شهر آمده
سرخش و سر در صیقل گران	شد سبک آخر بر صیقل گران
همدم محرم شده شاگرد گشت	غمره صیقل که در اگر گشت

از نقشه یک ده سگ رود ۱۱
 سکه صدف و لیسوی خالی و
 سکه سوزن و نام خطی ۱۱
 ناله شاه امنیت خالی ۱۱
 بود آن خیم سخی ۱۱
 بی از سر زده و نام خطی ۱۱
 سخی نام مهره خالی ۱۱
 اورد و شاهی فصلان
 سلطان شاهی رودی
 ۱۸
 سکه صدف و لیسوی خالی و
 سکه سوزن و نام خطی ۱۱
 ناله شاه امنیت خالی ۱۱
 بود آن خیم سخی ۱۱
 بی از سر زده و نام خطی ۱۱
 سخی نام مهره خالی ۱۱
 اورد و شاهی فصلان
 سلطان شاهی رودی

از نقشه یک ده سگ رود ۱۱
 سکه صدف و لیسوی خالی و
 سکه سوزن و نام خطی ۱۱
 ناله شاه امنیت خالی ۱۱
 بود آن خیم سخی ۱۱
 بی از سر زده و نام خطی ۱۱
 سخی نام مهره خالی ۱۱
 اورد و شاهی فصلان
 سلطان شاهی رودی

اسلامی و قلمی صحابی
انکار کنی

الحق فيكون

دانشجوی واکار

شوقی و سرگودھا

تصحيح: عوفي

پیشانی بکسینا

۹۹

ایضاً

حضرت مولانا ابوالحسن علی Nadwi

مجلس شورای اسلامی

6

خوار در این خالقه است از دست
ساخته هر سوخته از پرست
طالب کین مالک وینار شد
پاک شوی خاک که بود ز شوی
تو پس افزایش و غنجان
رشتی طشت پی زینت چنین
از من و ماتن زن و خدا صفا
نقشه از نامم هر بشنوی
جام جمیع اعداد نیست
و استه تعبیت اعداد و ان
بهر تو مر این دوسه شد شد
روده کثرت بود این جا و ن

دین که در این درس که استاد است
سوخن آموخته آذر پست
صاحب دین مالک دینار شد
خاک شوای پاک که تو ز رشوی
بهر تو آرایش باغ جهان
زینت جنت پی زینت چنین
نگری از جرمن جوهر ماصفا
دعوت فرغ ماکد را بشتوی
خضم تو جز کثرت اعدا نیست
تفرقه جمیع اعدا و دان
طبع تو در این دوشه شمش و شده
رویه وحدت بود اینچا و نه

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی

عربی و فارسی کتب و نسخ

ماتمی از آن سے بخوت شکون

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

استاد کتاب
توضیح شانک
مجلس تدریس
مجلس تدریس

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی

و در هر روز از این دعا بخواند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

سطر ۱۱ از چنانچه
 سطر ۱۲ از چنانچه
 سطر ۱۳ از چنانچه
 سطر ۱۴ از چنانچه
 سطر ۱۵ از چنانچه
 سطر ۱۶ از چنانچه
 سطر ۱۷ از چنانچه
 سطر ۱۸ از چنانچه
 سطر ۱۹ از چنانچه
 سطر ۲۰ از چنانچه

<p>روشن از آن مشعله آرا شده کودک وزن هر همه شه را سپرد لشکر دیوار زره شرور هوا یکشته بر لشکر دیوان زخم بنده و از لطف شه از زنده ام میکند از شورش شان کشته ام رحم بر این کشته و کشتار شاه این صدف این گهر از آن تاب شد کف آن فاخته بس در هوا داشته در قبضه خود یکسرش نسر و چرخش مگر انبار شد جاده خود ساختن آن رسته تاب رسته پاشد پی آن مرغ زار زان شده همسلسله با استوا جای خود آن مرغ در آن دام کرد</p>	<p>بر در شمشعله آرا شده طرفه آن شعبده آرا سپرد گفت که جمع آمده سحر در هوا منگه هم از دایره دیوان زخم آیم از این رزمه از زنده ام میکند از یورشش شان کشته ام صبر بر این کشته و کشتار شاه خاک هم آب آفران آن تو باد شفته انداخته پس در هوا و او سر از طبعیه زد یکسرش باز شفته زان رسته گر آن باز شد یافته زان رسته کش آن رسته تاب جاده ره بر پی آن مرغ زار چون ره آن مرحله بایست و پس زره آن مرد در اندام کرد</p>
--	--

سطر ۱۱ از چنانچه
 سطر ۱۲ از چنانچه
 سطر ۱۳ از چنانچه
 سطر ۱۴ از چنانچه
 سطر ۱۵ از چنانچه
 سطر ۱۶ از چنانچه
 سطر ۱۷ از چنانچه
 سطر ۱۸ از چنانچه
 سطر ۱۹ از چنانچه
 سطر ۲۰ از چنانچه

سطر ۱۱ از چنانچه
 سطر ۱۲ از چنانچه
 سطر ۱۳ از چنانچه
 سطر ۱۴ از چنانچه
 سطر ۱۵ از چنانچه
 سطر ۱۶ از چنانچه
 سطر ۱۷ از چنانچه
 سطر ۱۸ از چنانچه
 سطر ۱۹ از چنانچه
 سطر ۲۰ از چنانچه

[illegible]

سوز و داز آن خصه چه سدل چه عود
 گفتستان آن کز غم و هم چون گذشت
 آتیه با صد شد و در رشته باز
 کرده اندر صفت در بار شاه
 کای منی از کسیر تو همچون محیط
 خنجر کین آتش خون گشتم
 صحر سرین چون شده ناورد گرد
 زاده، جانب ازوه انبازده
 پرده شه از را زبر انداخته
 زان زن آتش زن و تفتن دن
 هر همه گریان شده با آه
 گفت شبی این با غلط آن با غلط
 می شود از روشی تو مهر آتش کا
 زلفه هم اینجا و هم این جا بسته
 همسرین گریه بود آن پیش شاه

نالدا از آن قصه چه سدل چه عود
 گوش کن اینهم دوسه دم چون گذشت
 بر خط آن رشته که خود رشته باز
 ریخته در بر کف در بار شاه
 فیض تو بر دجله و همچون محیط
 بر سر نشان تاخته چون گشتم
 آتش از آب بر آور و گرد
 داده مان بازوه آن بازوه
 باز و شش باز پر انداخته
 زان در گن زدن و سرخوش زدن
 هر همه نالان شده با بای ما
 خود غلط اینها غلط آن غلط
 کرده دو گیسوی تو سه را شکار
 شاه جم از پیش جم این جا هست
 می کشد این سوخته جان پیش آه

سوز و داز آن خصه چه سدل چه عود
 گفتستان آن کز غم و هم چون گذشت
 آتیه با صد شد و در رشته باز
 کرده اندر صفت در بار شاه
 کای منی از کسیر تو همچون محیط
 خنجر کین آتش خون گشتم
 صحر سرین چون شده ناورد گرد
 زاده، جانب ازوه انبازده
 پرده شه از را زبر انداخته
 زان زن آتش زن و تفتن دن
 هر همه گریان شده با آه
 گفت شبی این با غلط آن با غلط
 می شود از روشی تو مهر آتش کا
 زلفه هم اینجا و هم این جا بسته
 همسرین گریه بود آن پیش شاه

سوز و داز آن خصه چه سدل چه عود
 گفتستان آن کز غم و هم چون گذشت
 آتیه با صد شد و در رشته باز
 کرده اندر صفت در بار شاه
 کای منی از کسیر تو همچون محیط
 خنجر کین آتش خون گشتم
 صحر سرین چون شده ناورد گرد
 زاده، جانب ازوه انبازده
 پرده شه از را زبر انداخته
 زان زن آتش زن و تفتن دن
 هر همه گریان شده با آه
 گفت شبی این با غلط آن با غلط
 می شود از روشی تو مهر آتش کا
 زلفه هم اینجا و هم این جا بسته
 همسرین گریه بود آن پیش شاه

هر خط فرضی که تو جوئی ز چرخ
 بر سر هر رشته در و آ پیچ
 هست مر آن رشته پیمان کند
 آنکه هر رشته پیمان نشمار
 و شبه و بازی تو کاین سان ده
 کرده گردان در داین سر زه شیر
 اولت از جذبه مری کشد
 بشماری از حاصل این مکالم

رشته آ و نیخته گوی ز چرخ
 خود بود از رشته دور و پیچ
 رسته از او مردم دوران کند
 دشمن جان ست به پیمان شمار
 لشکر انجم بی کین سان ده
 خون تو آن بشمار داین سر زه شیر
 عاقبت از حر به قهری کشد
 کم کنی ای مائل این مل کمال

هر خط فرضی که تو جوئی ز چرخ
 بر سر هر رشته در و آ پیچ
 هست مر آن رشته پیمان کند
 آنکه هر رشته پیمان نشمار
 و شبه و بازی تو کاین سان ده
 کرده گردان در داین سر زه شیر
 اولت از جذبه مری کشد
 بشماری از حاصل این مکالم

در مذمت و نیای بد نهاد و رجوع به توحید و اتحاد

سلطنت آن نیست جز این یکدشت
 مائل این معرکه در و احم مات
 باغم و هم شسته این کشت زار
 می شوی از طالب او کر گه
 خون دهد و خواهد این آبی آب
 می دهد آغشته خون آرد و ت

مملکت آن چیست جز این یکدشت
 حاصل این مزه در و احم مات
 حسرت و غم کشته این کشت زار
 سرکشی از جانب او گر گه
 نیست جز آب ارچه در این آبی آب
 حرص بر او گر سینه چون آرد و ت

این خط فرضی که تو جوئی ز چرخ
 بر سر هر رشته در و آ پیچ
 هست مر آن رشته پیمان کند
 آنکه هر رشته پیمان نشمار
 و شبه و بازی تو کاین سان ده
 کرده گردان در داین سر زه شیر
 اولت از جذبه مری کشد
 بشماری از حاصل این مکالم
 ۲۶
 سلطنت آن نیست جز این یکدشت
 مائل این معرکه در و احم مات
 باغم و هم شسته این کشت زار
 می شوی از طالب او کر گه
 خون دهد و خواهد این آبی آب
 می دهد آغشته خون آرد و ت

این خط فرضی که تو جوئی ز چرخ
 بر سر هر رشته در و آ پیچ
 هست مر آن رشته پیمان کند
 آنکه هر رشته پیمان نشمار
 و شبه و بازی تو کاین سان ده
 کرده گردان در داین سر زه شیر
 اولت از جذبه مری کشد
 بشماری از حاصل این مکالم

مسکن اینم شده هر هفت چرخ
 این شب روز فنی ایلق پدان
 حمله برستم گشته آن اثر دما
 آه از این هفته در این هفت خوان
 نهفته و صد هفته از اینگونه رفت
 بجم رود از چشم تو هم کی رود
 خلقی از این منزل و این کچه رفت
 باقی و هم مستقل الذات دست
 جنبش دوری همه را سار است
 هست برای باره فیروزه ماه
 عقده امروزه و وی وانشد
 کیستی و چیت در این چیت آن
 زاده خاک اینهمه خاک کی تراد
 در بر هر مرغ و صد مرغ زار
 زیر و ل آزاد به از صد هزار

دشمن مردم شده هر هفت چرخ
 بسته دل از سادگی احمق بدان
 این اگر از دم کشد آن از دما
 و آنچه از آن رفته بر این هفت خوان
 دوره آن رفته از این کوزه رفت
 لیک وی از دیده هم کی رود
 لیک از این محفل و این کچه رفت
 ساقی و هم را و قی لذات دست
 گردش ثوری همه آثار است
 صاحب گواره سی روزه ماه
 عقل از این مرحله دیوانه شد
 چیت هم از کیت این چیت آن
 جو جو پاک اینهمه خاک گینه زار
 در بر هر مرغ و صد مرغ زار
 زاری هر زار به از صد هزار

هفت خوان هفت چرخ
 این شب روز فنی ایلق پدان
 حمله برستم گشته آن اثر دما
 آه از این هفته در این هفت خوان
 نهفته و صد هفته از اینگونه رفت
 بجم رود از چشم تو هم کی رود
 خلقی از این منزل و این کچه رفت
 باقی و هم مستقل الذات دست
 جنبش دوری همه را سار است
 هست برای باره فیروزه ماه
 عقده امروزه و وی وانشد
 کیستی و چیت در این چیت آن
 زاده خاک اینهمه خاک کی تراد
 در بر هر مرغ و صد مرغ زار
 زیر و ل آزاد به از صد هزار

۲۹

باقی می ماند در زمین
 حاصل نمی می شود
 در روزی چندین
 بال بر روی زمین
 فوئش در خوش
 شعله زاده از بیت
 باز از یک بر این زمین
 از زمین نام حاصل زاده
 لبه شکار چیت

[illegible]

اینمه یک شعبه از کار اوست	اینمه یک شعبه از کار اوست
آب یک آبست از اوصد حباب	آب یک آبست از اوصد حباب
کار حق الحق شده زمین باب است	جبه حباب ازل احباب است

کے

ساتی از افشوده تا ک آبی آر
 پس سوهر عامی و هر خاص بش
 مردی از صاحب و هم ارباب صدق
 در کف او که کریم آن گور بود
 در بر آن یار که بودش روان
 اولاً او شکر بر آن هدیه کرد
 او هم از ایشان شکر عطا نمود
 همچنین آن تحفه را ششاد بار
 تأیید صاحب دل اولی رسید
 تحفه حب ازل این بار داد
 خوش تر آن غوره اخلاص داشت

ای خاصه
پندیده خاک درین خاک
یا بطون انسان ۱۶
همه را برادر بدن و
بیت خود و وقت
بزرگ اگر گویسند
شاه از وی ای گزند
از کرد در وطن گزند
شاه گویدون پیشین
شماران جان درنده
۵۰
چهلان خوشه نیش
یا جانان خورشید
۵۱
۵۲
و تخیل
شاه در دولت زمانه
کون تو در دست خورشید
الطیخ غلامان و بار
که باریت تو است آرد
۵۳
چشمه سحری تو
۵۴
چشمه سحری تو

حضرت مولانا ابوالفضل عظیمی
نہایت عالی مقام تھے۔
ابو جعفر صاحب کتب و تصانیف ہیں
کہ کہ سید زکریا دوسرے
فرستادہ دیوبند کے ہیں
چنانچہ صحابی کہ اول ہوتا
تھانے مصلحتین میں شکر
میں جو قبل آج تک
حاصل غور ہو کر عام
فقیر نفاذات و دیگر
تلامذہ

تقریظ خوشتر از تازه افکار جوهر شناس گوهر علم و هنر نکته دان سخن پرور
جناب شیخ صفی علی صاحب بیس گنڈاره تخلص چه خبر سدا الله الاکبر

بسم الله الرحمن الرحيم	ایچ بخشیت از بحر قدیم	الله الله دل و زبان
------------------------	-----------------------	---------------------

در تایش خدایانیش مصطفی است یا جمیع البچین مکالمه خضر و موسی
لاجرم لب تشنه این گفتگو و شراب این آرزو را ازین باجو اثر سبب خاموشی بکام

وصهبای فراموشی بکام خوشتر است	این راز در سبب کشتن نهفتن دشت
-------------------------------	-------------------------------

گفتن دشوار و نه گفتن دشوار	القصه هر آنچه خضره گفت بن
----------------------------	---------------------------

گفتن دشوار و نه گفتن دشوار	باری آنچه شفته ام گفته ام و هر چه
----------------------------	-----------------------------------

خواهم شفت خواهم گفت عمریت که کنار چشمه سار توفیق فرو داند جای

من است که این همه بسیل و کوثر از زبانه می خیزد و خاک میکند تحقیق جای

و لمجای من است که این همه شراب طهور از زبانه میریزد

عمری بسود و شش میخانه برویم	تا گوی مستی از همه بر زبانه برویم
-----------------------------	-----------------------------------

چشم بد و وجودم نظریافته و سایه پرورده آفتاب جهان گرد است که خاکم کبر

در دو آتش کیمیای رنگ ز دوست بنام ایزد فیض تر و سیهما اینر بیان

است که چون شرمه خامه که هر افشان است آگاه دلا نیک با حسن براند

و صاحب نظران خودی نگردد که آفتاب تابان و ابرنسیان عبارت از جناب
 خواجه غریزالدین است که در ملک غنمش هوا لغزیز نقش نگین است آنکه
 چشم کور سوادان همدان در قلمش سرمه صفایابی یافته و نقش مرده پارس در سواد
 نقش آینه اندک گانی خاصه درین خشک سال سخن و بی آبی این فن که دریا پایاب
 است و سیر عالم آب خیال و خواب شناسد و اگر از دوری نماید موج سرب
 بیش نیست و موجی اگر بروی آب می آید بیج و تابی بیش نی تا زم که
 زورش بجنش با نفس نه تحریک هوا و هوس بر خشکی روان است و طبع روانش با
 پیشینه ره نور روان این طریق و ساحل گردان این بحر عمیق عنان بر عنان
 از جمله تاج فکر غواصش شوی و بحرین ذوق فیتن مع التجسس سوم به بیضا
 است که در رونق و بهار گران بهار از گنج لالی لا است شعر

گرچه خوابان همه را دستگیر خوبی هست	موسی آنست که او را بیضا باشد
------------------------------------	------------------------------

هر چند از بگری چون کوزه در تنیم بر زبانها نهد کورا اما از دیدها ستور بود
 نگارنده این تقریر بطریق مختصر است که بقول طوری شعر

گرچه خردیم بستی است بزرگ	ذره آفتاب تا بانیم
--------------------------	--------------------

توفیق نشر آن منشور اقبال و دستور طبع آن دستور کمال از

حضرت مدوح گرفته بقالب انطباع در آورده گویی دو بحر زخار از یک

چشمه سار بر آورده ششم	از دست و زبان که بر آید
-----------------------	-------------------------

کر عهده و صفتش بر آید	سبحان الله هر صفحه این سفینه با
-----------------------	---------------------------------

همه جوش فصاحت و بلاغت منبع مریج البحرین یقینان و از بی

تفاوتی که در میان هر دو اوزان است صدق میسر شرح لایقینان رباعی

این نسخه بود صحیفه لاثانی	لطف یزدان لطیف بر رحمانی
---------------------------	--------------------------

هر بیت را که در دو بحر شش انی	زیباست که ثانی مشافه دانی
-------------------------------	---------------------------

کلمات آبدار و رنگین از مضامین کج منہا اللؤلؤ والمرجان اعلام است آیات

بلند و ستین و که اجوار انشآت فی البحر کالاعلام هر چند دل دست آن ندرام

که در قلم صیفش دست و پای توانم ز دانا از انجا که شناوری بحباب بره

آب هم فیض سبک روحی هواست و خواهی قطره بی دست و پاییان دریا

هم نتیجه غور دریا یا لاجرم کشتی چارنگه خیال در چارم وجه این رباعی

شعر سال رانده خود ملاز و در طله این خیال محال بر کنار افکنده ام و هوذا

هر مصرع این سفینه ذبحرین است	گوئی که هلال عنق شیرین است
------------------------------	----------------------------

گفت از پی سال طبع آن خنجرین	این طرفه سواد و محسوس بحرین است
-----------------------------	---------------------------------

این مجلس که گار پنجه این نگار ز عنایه منویش بضاست نیز نقشی دل آویز
از کلاک بدیع نگار غریزست و به نشینی معانی و نگینی مبانی دست آویز

نیم نوبت بارها - وز دبر غزلها	برقص یکبارها - بشت و کوکبارها
عرا یا حبس بارها - ز صوفیان قطارها	بوجدیشا خیارها - ز ناله هزارها
بند دل بهیچ شی - مدان شایستش منی	باز صدای تارها - نوای زری زارها
ز چرخ و انقلاب - که آر و نیست گاه و	زبان می جویش - بیا و بی بنای و
بهار گشته گل فشان - جهان کنه شد جوان	درختایگان یگان - زده زده زمانان
بجشن آمده چنان - که مهد خواب کوکان	چه فرو دین چه مهرگان - هوا چو دایه مهربان
کشاده غنچه دبان - بزنگ شیر خوارها	
کشاده گل رسالیا - کس نکل و الیا	کشیده مرغ نالیا - بدر سبزه آن مقالیا
هوا و دریا با لیا - بشاخ شاخ لالیا	چکد ز لاله زار لیا - بنخاک چون غمالیا
چمن شده پهرستان - جدا و لش چو ککشان	شکوفه مید و دشتان - کمال حسن هوشتان
شیم را چو سرخوشتان - برد و هوا کشان کشان	چهل چو لاله هر دشتان - سبکوش این قدح کشان

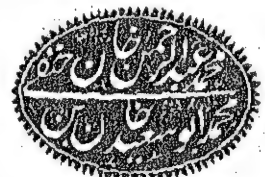
کنند یو که می‌کشان	تلاش فخر با
طوبی و قیل و قال حالها	سپید و سبج بالها - بیال خط و خالها
بجان فزاملها - به دلا باجمالها	بخرم حالها - بصدر نای بالها
نشسته بر نهالها	هزار در هزار با
و خوش بر تلال ^{چمن} مین - بشت تاجال مین	بحسن بال قیال مین - بشوخی و ذلال مین
پلنگ مین غزال مین - گوزن مین شغال مین	و وزه بی عقال مین - رمنده بی شرکال مین
گسته چونان مین	عنان ^{رین} سوار با
چو بر فروخت هر گل - چراغ زهر گشته گل	ز قید ننگ گشته گل - گسته حله بند و گل
بگوش ^{چمن} دخیل - دو قیل است چال	ز تند بلبلان دهل - که کرد نو بخت ار گل
بنوش چشمه چشمه مل	کنا چشمه سار با
سحر گمان بیاد حق - ز طائران فرق فرق	غزل سرمدان نسق - که کو دکان بسبق
شقیق لعلگون دشت - چنانکه در افق شفق	شکفته گل در ورق - بسعی ابر در عرق
بهر ورق طبق طبق	گهر گشتار با
بسیج لاله زار کن - تفرج ^{چمن} تنگزار کن	نظر بجویبار کن - سرو بن گزار کن
بقدر خود دوچار کن - چو بیدیت ^{چمن} رار کن	بلطف در کنار کن - چو سر کشد کنار کن
بگیر و پس ^{چمن} زار کن	نوش ست ^{چمن} فیروار با
بیا گل از چمن بر - چمن چمن چمن بر	بنفشه یا سمن بر - سمن و سمن سمن بر

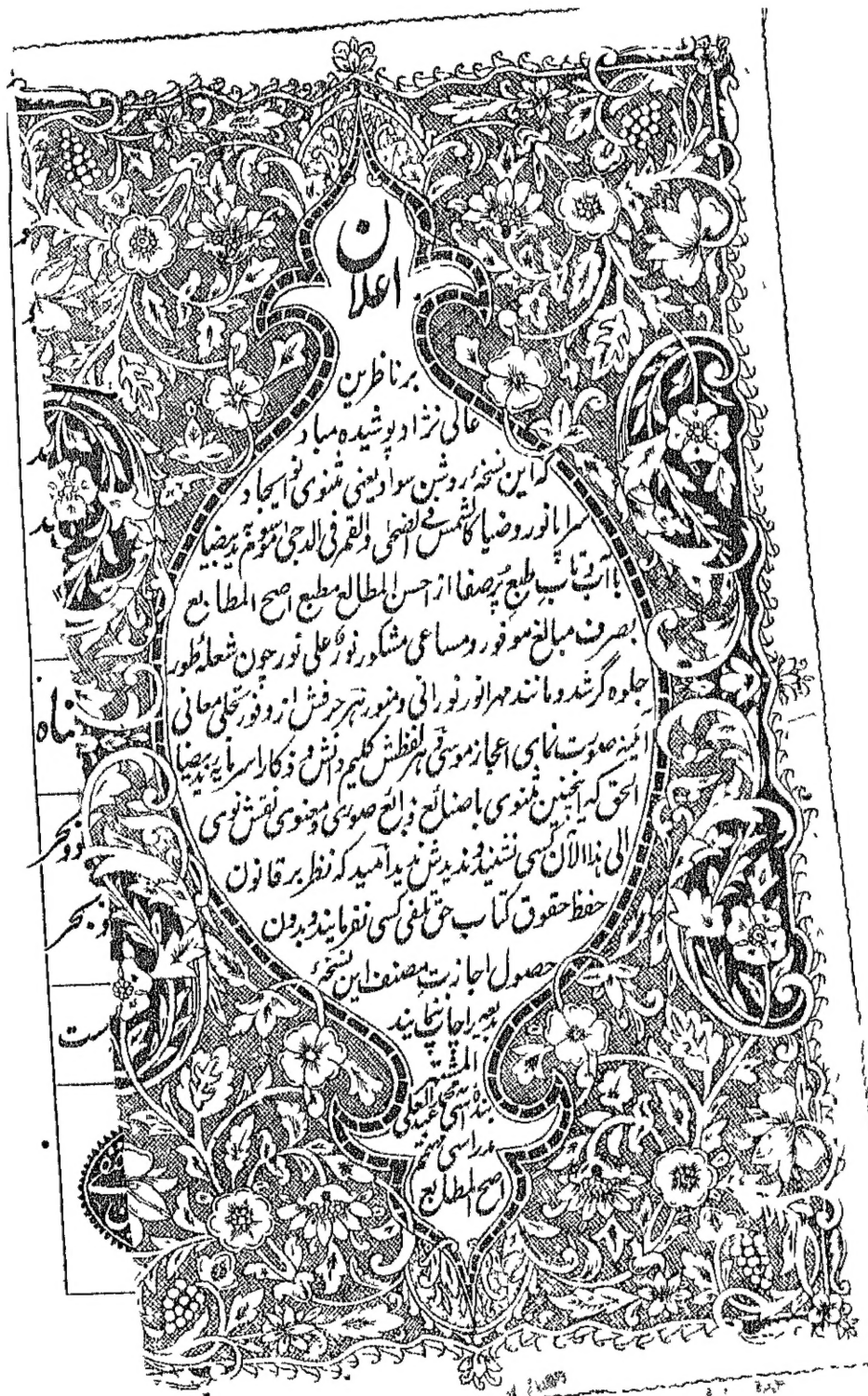
<p> شقیق از دین بر - عقیق از زمین بر ^{نادر} صدیق از چو من بر ^{نادر} حریف با ده خوربا + همیشه هست چشم من - بنو بهایر علم و فن همایون قلب من - بهار جان نه برگ تن ^{بلا} میکساربا + شیر غم و بنفشه هم - کشاده زلف خم به خم مکن خیال کین و کم - بنوش می فزون نه کم نه یک دوبار باربا + تراست بخت روزی به بخت آفرین زره زهر و زلف بگره بدوش بر گلن زره که دل بجای شه زره دو زلف اگر بهم نمی - بایمن ایسر کنی بعشوه شیر آفرینی - بغزه رشک شیرنی ^{ای زلفی} چشم منشت بشکنی توئی کشا و بستها - دستی شکستها حریف می پرستها چه میروی چو مستها که می بری ز دستها ^{از نام} خستیا ربا + </p>	<p> رجین از انجمن بر - رفیق موطن سببر ^{مستطاب} حریف با ده خوربا + همیشه هست چشم من - بنو بهایر علم و فن همایون قلب من - بهار جان نه برگ تن ^{بلا} میکساربا + شیر غم و بنفشه هم - کشاده زلف خم به خم مکن خیال کین و کم - بنوش می فزون نه کم نه یک دوبار باربا + تراست بخت روزی به بخت آفرین زره زهر و زلف بگره بدوش بر گلن زره که دل بجای شه زره دو زلف اگر بهم نمی - بایمن ایسر کنی بعشوه شیر آفرینی - بغزه رشک شیرنی ^{ای زلفی} چشم منشت بشکنی توئی کشا و بستها - دستی شکستها حریف می پرستها چه میروی چو مستها که می بری ز دستها ^{از نام} خستیا ربا + </p>
---	--

حدیقه ازل آبد - گل آرغوان سبید	بهشت لشت لحد - شکوفه بیشمار و عد
سسی قدان لاله خد - سمنبران سر و قد	هر آنچه بنگر دست و ز دست دل همی برد
چو باشد آن گار و د که بند و این گار با *	
طریق و جاده راه کو - بهات سبوت و ن سو	حدیث حرف و گفتگو - نوای و نغمه های هو
همه او خواش آرزو - بهار و باغ و رنگ بو	قدح پیاله خم سبو - حباب آب موج و جو
یکسخت و صفت	فزون تر از شمار با *
عزیز تر اویب شد - عزیز هر آریب شد	حبیب هر لبیب شد - انیس هر حبیب شد
مقابل حبیب شد - رقیب غنایب شد	هر کجا خطیب شد - ز سامعان شکیب شد
فانی * بیکانه * حریف و لغیب شد	بنغمه از هزار با *

تاریخ ریخته خانه بنام عالی و دستگاه نشی شکر الله و امینیل ماتیمناه

زین شنوی ست فیض یابنده و دگر	یک چشمه و زو روان شتابنده و دگر
خوش مصرع سال طبع آن گفت پیل	پراز در آبر و تابنده و دگر

وجه مهر و دستخط برخانه	حمله حقوق کاپی ریش این شنوی محفوظ است
برای سند این معنی که این کتاب مطبع اصح المطابع الکهنه شاخ مطبع نظامی کانیور مطبع ند مهر و دستخط مالک مطبع برخانه ثبت گردید	 



اعلام

برناظرین

عالی نژاد پوشیده مباد

که این نشانه روشن سوادینش شغوی ایجاد

سرا نور و ضیا کاشمش لفظی و القری الدجی موقوف برضیا

بآب تاب طبع برصفا از حسن المطلق المطیع اصح المطایع

بصرف مبالغه موفور و مساعی مشکور نور علی نور چون شعله طور

جلوه گر شد و مانند مهر نورانی و منور بر هر حرفش از نور و نور معانی

آینه صومست نایب اعجاز مودتی لفظش کلیم دانش و کار اسرار برضیا

الحق که اینچنین مثنوی باصنای ذوالع صومسی مثنوی نقش نویسی

الی هذا الان کسی نشیند ندیش پید امید که نظر بر قانون

حفظ حقوق کتاب حق تلفی کسی نفرمایند و بدون

حصول اجازت به مصنف این نشانه

ببراجا بنشیند

المشیر العالی

در اسی

اصح المطایع

محمّد علی

